

# کتاب دانیال - شماره هشت

یک فرایند

Jeff Pippenger

2023-12-03

در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمد و آن را محاصره کرد. و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بخشی از ظروف خانه خدا به دست او سپرد؛ و او آنها را به سرزمین شینعار، به خانه خدای خود برد و آن ظروف را در خزانه خانه خدای خود گذاشت. دانیال ۱:۱، ۲.

کتاب‌های دانیال و مکاشفه یک کتاب واحدند، و همان خطوط نبوی که در کتاب دانیال بیان شده‌اند در کتاب مکاشفه پی گرفته می‌شوند. مکاشفه عیسی مسیح بیانگر پیام نبوی نهایی است که مهر آن اندکی پیش از پایان دوره آزمایش گشوده می‌شود.

حقایقی که در گذشته از کتاب مکاشفه به درستی درک شده بودند اما به سبب رسوم و سنت‌ها مهر و موم شده بودند، هنوز هم حقیقت‌اند، و امروز به دست شیر قبیله یهودا بار دیگر مهرشان شکسته می‌شود، و آن حقایق اکنون تحقق کامل خود را آشکار می‌کنند.

حقایقی که در گذشته از کتاب دانیال به درستی فهمیده شده‌اند اما به سبب رسم و سنت مهر و موم شده‌اند، همچنان حقیقت‌اند، و امروز بار دیگر به دست شیر قبیله یهودا گشوده می‌شوند، و آن حقایق اکنون تحقق کامل خود را آشکار می‌کنند.

دانیال صرفاً نخستین دو کتاب نمایانگر مکاشفه عیسی مسیح است.

یهوایقیم نماد قدرت‌یابی نخستین پیام در یک جنبش اصلاحی است. او همچنین نماد عهد است، زیرا تغییر نام به طور نبوی آغاز یک رابطه عهدی را مشخص می‌کند. رابطه عهدی‌ای که خدا با قومی که پیش‌تر قوم عهدی او نبودند برقرار می‌کند، در هنگام قدرت‌یابی نخستین پیام آغاز می‌شود.

شما که در گذشته قومی نبودید، اما اکنون قوم خدا هستید؛ شما که رحمتی نیافته بودید، اما اکنون رحمت یافته‌اید. اول پطرس ۲:۱۰

نماد تغییر نام که نمایانگر رابطه عهدی است، با تغییر نام ابرام به ابراهیم، سارای به سارا، یعقوب به اسرائیل و شائول به پولس برقرار می‌شود. شواهد دیگری نیز برای این نماد وجود دارد، اما در فصل اول کتاب دانیال، نام دانیال به بلطشاصر تغییر می‌یابد و نام حننیا به شدرک، میشائیل به میشک و عزریا به عبدنغو.

وقتی خداوند با قومی وارد رابطه‌ای پیمانی می‌شود، هم‌زمان از کنار قوم پیمانی پیشین می‌گذرد. یهوایقیم نماینده قوم پیمانی‌ای است که از آنان گذشته می‌شود و دانیال، حننیا، میشائیل و عزریا نماینده قوم پیمانی‌ای هستند که سپس برگزیده می‌شوند. وقتی مردم وارد رابطه‌ای پیمانی می‌شوند، سپس آزموده می‌شوند تا روشن شود آیا به مفاد پیمان پایبند خواهند ماند یا نه. این آزمون با عمل خوردن بازنمایی می‌شود.

آدم و حوا با عمل خوردن در آزمون مردود شدند، و هنگامی که خدا نخستین بار با قومی برگزیده عهد بست، رابطه را با آزمودن آنان به وسیله من آغاز کرد. اسرائیل باستان سرانجام در آن آزمون مردود شد، اما با این کار، نخستین اشاره و نخستین شهادت را به این حقیقت فراهم آورد که آزمون عهد،

آزمونی یک‌باره نیست، بلکه فرایندِ آزمون است. در دهمین آزمون، مقرر شد که طی چهل سال آینده در بیابان بمیرند. سپس خدا با یوشع و کالب عهد بست و بدین‌سان گواهی داد که هرگاه خداوند با قومی برگزیده عهد می‌بندد، در عین حال از قوم صاحب عهد پیشین نیز می‌گذرد. در پایان اسرائیل باستان، که هم‌زمان آغاز اسرائیل روحانی بود، آخرین فرایندِ آزمون برای اسرائیل باستان، نخستین فرایندِ آزمون برای اسرائیل روحانی بود و به صورت «نان آسمانی» نمایانده شد. این امر در نخستین فرایندِ آزمون عهد، به وسیلهٔ من نمادین شده بود.

در آن فرایندِ آزمون، که هم نخستین و هم آخرین فرایندِ آزمون بود، عیسی آزمون نان آسمانی را زمانی معرفی کرد که گفت آنان که قوم عهد او هستند باید گوشت او را بخورند و خون او را بنوشند. او در آن ارائه، بیش از هر زمان دیگری در دوران خدمتش شاگردان بیشتری را از دست داد. آن مناقشه در خدمت او اوج تبیین فرایندِ آزمون عهد بود، و خواهر وایت در کتاب «آرزوی اعصار» دربارهٔ آن واقعه به تفصیل اظهار نظر می‌کند، جایی که عنوان فصل «بحران در جلیل» است. نام «جلیل» به معنای «لول» یا «نقطهٔ عطف» است، و او در آن فصل توضیح می‌دهد چرا شاگردان از او روی‌گردان شدند. آنان از به‌کارگیری شهادت او دربارهٔ لزوم خوردن گوشت و نوشیدن خون او مطابق روش نبوی درست خودداری کردند. او نشان داد که آنان به آداب و رسوم و سنت‌هایی از مفاهیم نبوی پایبند بودند که شیطان آن‌ها را در فهم کتاب مقدسی اسرائیل باستان القا کرده بود. آن سوء‌برداشت‌ها به گمانشان برایشان دستاویزی فراهم آورد تا سخنان او را به‌جای معنوی، به صورت تحت‌اللفظی تفسیر کنند. او همچنین یادآور می‌شود که آنان که در جلیل از عیسی «برگشتند» — که در باب ششم انجیل یوحنا (یوحنا ۶:۶۶) مشخص شده‌اند — دیگر هرگز، برای همیشه، با او همراه نشدند.

چه در نخستین و چه در واپسین فرایندِ آزمون عهد اسرائیل باستان، درمی‌یابیم که هنگامی که خدا با قومی برگزیده وارد رابطه‌ای عهدی می‌شود، هم‌زمان از کنار قوم عهد پیشین می‌گذرد. همچنین درمی‌یابیم که او آن قوم را نه با آزمونی یگانه، بلکه با فرایندی از آزمون‌ها می‌آزماید. نیز می‌بینیم که این فرایندِ آزمون با چیزی برای خوردن نمایانده می‌شود. همچنین درمی‌یابیم که آن خوراک نمایانگر کلام خداست و اینکه آزمون شامل انتخابی میان دو نوع خوراک برای خوردن است. آیا از هر درختی که خدا گفته است می‌توانیم از آن بخوریم، می‌خوریم، یا از آن درختی می‌خوریم که از خوردنش منع شده‌ایم؟ نیز درمی‌یابیم که انتخاب آنچه باید خورد، آزمون چگونگی خوردن خوراک عرضه‌شده را نیز در بر می‌گیرد.

در پایان اسرائیل روحانی، در زمان جنبش میلری، پیام نخست در ۱۱ اوت ۱۸۴۰ قوت گرفت. یهوایقیم در آن‌جا نماینده پروتستان‌هایی است که سپس به بابل برده می‌شوند تا دختران او شوند. آنان وقتی فرشته باب ده مکاشفه فرود آمد و در دستش کتابچه‌ای گشوده داشت، با آزمایشی روبه‌رو شدند. همان‌گونه که یهوایقیم بر ضد خواسته‌های نبوکدنصر شورید و سپس به اسارت برده شد، پروتستان‌ها بر پایه سنت‌ها و رسومی که از اعصار تاریک با خود آورده بودند، از خوردن خوراکی که در دست فرشته بود سر باز زدند.

تا بهار ۱۸۴۴، فرایندِ آزمون برای یهوایقیم و پروتستان‌ها به یک «نقطهٔ عطف» رسیده بود و آنان، درست همان‌گونه که در نخستین فرایندِ آزمون اسرائیل روحانی، «روی برتافتند» و دیگر با عیسی همراه نشدند. در آن تاریخ دانیال، حنیا، میثائیل و عزریا نمایندهٔ پیروان میلر بودند؛ کسانی که بر آن شدند کتابچه را بخورند؛ کتابچه‌ای که در دهانشان شیرین بود، اما در شکمشان تلخ شد.

اگر آدم و حوا را هم لحاظ کنیم، چهار شاهد کلاسیک داریم که نشان می‌دهند آزمون با عمل خوردن نمایانده می‌شود. چندین شاهد نبوی داریم که همگی نشان «اول و آخر» را بر خود دارند. شهادت آزمون منّا نخستین شاهد است، و آزمون نان آسمانی هم نخستین آزمون برای اسرائیل روحانی است و

هم آخرین شاهد برای اسرائیل باستان. آزمون کتابچه کوچک هم اول است و هم آخر. این آزمون پایان سرگردانی اسرائیل روحانی به عنوان کلیسا در بیابان است، و آغاز کسانی که برگزیده شدند تا آخرین قوم نام‌گذاری شده خدا باشند. پیروان میلر آغاز قوم نام‌گذاری شده خدا بودند که می‌بایست به عنوان شاخ راستین پروتستان‌تیسیم شناخته شوند. چندین شاهد برای فرایند آزمون وجود دارد که از هنگامی آغاز می‌شود که پیام نخست قدرت می‌گیرد.

در آن فرایندهای آزمون، یک «نقطه عطف» فرا می‌رسد که در آن تقریباً همه شاگردان روی برمی‌گردانند. در برابر شهادت یوشع و کالب، تمام اسرائیل روی برتافتند و خواستند به مصر بازگردند. در کلیسای جلیل، اکثریت شاگردان روی برتافتند. چون عیسی آلفا و امگا است، آن «نقطه عطف» که در پایان فرایند آزمون نمایان می‌شود، در آغاز همان فرایند نیز به تصویر کشیده می‌شود. وقتی منّا نخست برای اسرائیل باستان فراهم شد، کسانی بودند که بی‌درنگ از دستورالعمل‌ها روی برتافتند. در هنگام تعمید مسیح، او روی برتافت و به بیابان رفت. خواهر وایت نماد یک نقطه عطف را به شیوه‌ای بسیار آموزنده به کار می‌برد.

دوره‌هایی وجود دارد که در تاریخ ملت‌ها و کلیسا نقطه عطف به شمار می‌آیند. در مشیت خدا، هنگامی که این بحران‌های گوناگون فرا می‌رسند، نور آن زمان عطا می‌شود. اگر پذیرفته شود، پیشرفت روحانی حاصل می‌شود؛ و اگر رد شود، افول روحانی و ویرانی در پی می‌آید. خداوند در کلام خود کار پیش‌رونده انجیل را، چنان‌که در گذشته به پیش برده شده است و در آینده نیز خواهد شد، تا نبرد پایانی، زمانی که عوامل شیطانی آخرین حرکت شگفت‌انگیز خود را انجام خواهند داد، آشکار ساخته است. از همان کلام درمی‌یابیم که اکنون نیروهایی در کارند که نبرد بزرگ و نهایی میان نیکی و بدی - میان شیطان، شاهزاده تاریکی، و مسیح، شاهزاده حیات - را آغاز خواهند کرد. اما پیروزی پیش رو برای کسانی که خدا را دوست می‌دارند و از او می‌ترسند، به همان اندازه یقینی است که تخت او در آسمان‌ها استوار است. Bible Echo، ۲۶، ۱۸۹۵.

وقتی منّا برای نخستین بار به اسرائیل باستان داده شد، نور آن برهه تاریخی داده شد. در هنگام تعمید مسیح نیز نور آن برهه تاریخی داده شد. در یازدهم اوت ۱۸۴۰ نیز نور آن برهه تاریخی داده شد. هر یک از آن نقاط عطف آغاز فرایند آزمایشی را نشان می‌دهد که سرانجام به نقطه عطفی دیگر ختم می‌شود؛ زمانی که قوم عهد پیشین روی برمی‌گردانند و دیگر با مسیح همراهی نمی‌کنند.

چون این فرایندهای گوناگون آزمون نشان‌دهنده آزمونی هم برای قوم عهد پیشین و هم برای قوم عهد جدید هستند، فرایند آزمون دو پایان دارد. پایان فرایند آزمون - و در نتیجه، نقطه عطف نهایی برای پروتستان‌ها در تاریخ میلرایت‌ها - بهار ۱۸۴۴ بود. پایان فرایند آزمون (در پاییز ۱۸۴۴)، یا نقطه عطف خود میلرایت‌ها، پس از نقطه عطف قوم پیشین خدا فرا رسید.

در تاریخ مسیح، فرایند آزمایش با دو بار پاک‌سازی هیکل توسط او مشخص می‌شود: یک بار در آغاز خدمتش و بار دیگر در پایان خدمتش.

وقتی عیسی خدمت عمومی خود را آغاز کرد، هیکل را از بی‌حرمتی کفرآمیزش پاک ساخت. از جمله آخرین اعمال خدمت او، دومین پاک‌سازی هیکل بود. پس در آخرین کار برای هشدار به جهان، دو دعوت متمایز به کلیساها داده می‌شود. پیام فرشته دوم این است: «بابل سقوط کرد، سقوط کرد، آن شهر بزرگ، زیرا همه ملت‌ها را از شراب خشم زناکاری خود نوشانید» (مکاشفه ۱۴:۸). و در فریاد بلند پیام فرشته سوم، آوازی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «ای قوم من، از او بیرون آیید تا در گناهانش شریک نشوید و از بلایایش نصیبی نبرید. زیرا گناهانش تا به آسمان رسیده و خدا شرارت‌هایش را به یاد آورده است» (مکاشفه ۱۸:۴، ۵). پیام‌های برگزیده، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.

در نوشته‌های روح نبوت، فرایند آزمون دو پاکسازی هیکل توسط مسیح با باب سوم ملاکی همسو است.

در پاک‌سازی معبد از خریداران و فروشندگان دنیا، عیسی مأموریت خود را برای پاک‌کردن دل از آلودگی گناه — از امیال زمینی، هوس‌های خودخواهانه و عادات شرور که جان را فاسد می‌کنند — اعلام کرد. ملاکی ۱:۳ تا ۳ نقل شده. اشتیاق دوران‌ها، ۱۶۱.

تطهیر قوم خدا نمایانگر فرایند آزمونی است که بارها با چندین خط نبوت مرتبط دانسته شده است. هر اشاره‌ای، از آدم و حوا تا تاریخ جنبش میلریتی، نمایانگر تطهیر آن صد و چهل و چهار هزار نفر است.

در واپسین روزهای تاریخ این زمین، عهد خداوند با قوم حافظ احکام او قرار است تجدید شود. Review and Herald، فوریه ۱۹۱۴.

فرآیند تطهیر صد و چهل و چهار هزار نخستین اشاره در کتاب دانیال است؛ و دانیال نخستین آن دو کتابی است که در کنار هم مکاشفه عیسی مسیح را نمایان می‌کنند؛ مکاشفه‌ای که اندکی پیش از بسته‌شدن مهلت پشتر از مهر گشوده می‌شود. فرآیند تطهیر صد و چهل و چهار هزار همچنین به صورت فرآیند مهر کردن نیز نمایانده شده است. وقتی نخستین پیام فرآیند تطهیر و مهر کردن صد و چهل و چهار هزار در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد، برای کلیسا و برای جهان نقطه عطفی بود. در فصل هجدهم مکاشفه، آن فرشته که جهان را با جلال خود روشن می‌کند آنگاه فرا رسید. با این همه، در مکاشفه هجدهم، فرشته چنین تصویر نشده که چیزی برای خوردن در دست داشته باشد، با این حال آنجا هست. کتابچه کوچک همان‌جاست. کسانی که تصمیم می‌گیرند روش «خط بر خط» را، چنان‌که پیامبر اشعیا نمایانده است، بخورند، می‌توانند آن را به آسانی بازشناسی کنند.

با به‌کارگیری اصل «سطر بر سطر» در می‌یابیم که وقتی مسیح در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نازل شد، او همچنین «کتابچه کوچکی» داشت که به صورت «متن»، «نان آسمان» و «کتابچه کوچک» نمایانده شده بود. اما در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، قوم برگزیده پیشین که نماینده آن «یهویا قیم» بود، بر آن شدند که به رسوم و سنت‌های ادونتیسیم تمسک جویند و سپس حرکت خود به سوی اسارت بابل را آغاز کردند؛ حرکتی که در هنگام قانون یکشنبه کامل خواهد شد.

اکنون چنین گفته می‌شود که من اعلام کرده‌ام نیویورک قرار است با موجی جزرومدی روبه‌رو شود؟ من هرگز چنین نگفته‌ام. من گفته‌ام، هنگامی که به ساختمان‌های عظیمی می‌نگریستم که در آنجا طبقه پشت طبقه قد می‌کشند، «چه صحنه‌های هولناکی رخ خواهد داد وقتی خداوند برخیزد تا زمین را سخت بلرزاند! آنگاه سخنان مکاشفه ۱:۱۸-۳ تحقق خواهد یافت.» سراسر فصل هجدهم مکاشفه هشدار است درباره آنچه بر زمین خواهد آمد. اما درباره آنچه بر نیویورک خواهد آمد، نوری خاص ندارم؛ فقط می‌دانم روزی ساختمان‌های عظیم آنجا با زیر و رو کردن قدرت خدا به زیر افکنده خواهند شد. از نوری که به من داده شده، می‌دانم که ویرانی در جهان هست. یک کلام از جانب خداوند، یک لمس از قدرت عظیم او، و این بناهای عظیم فرو خواهند ریخت. صحنه‌هایی رخ خواهد داد که هولناکی آن را نمی‌توانیم تصور کنیم. Review and Herald، ۵ ژوئیه ۱۹۰۶.

وقتی «ساختمان‌های عظیم» «نیویورک» در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ «با چرخاندن و واژگون کردن قدرت خدا» به زیر افکنده شدند، نور فرشته مکاشفه هجدهم سراسر زمین را پر کرد، زیرا نقطه عطفی در تاریخ وحش زمین مکاشفه سیزدهم فرا رسیده بود.

در تاریخ ملت‌ها و کلیسا، دوره‌هایی وجود دارد که نقطه عطف به‌شمار می‌آیند. به تدبیر الهی، هنگامی که این بحران‌های گوناگون فرا می‌رسند، نور آن زمان عطا می‌شود. اگر پذیرفته شود،

پیشرفت روحانی روی می‌دهد؛ و اگر رد شود، افول روحانی و تباهی در پی می‌آید، Bible Echo، ۲۶ اوت ۱۸۹۵.

وقتی نور فرشته باب هجده مکاشفه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رسید، کسانی که آن نور را پذیرفتند از نظر روحانی پیشرفت کردند و کسانی که آن را رد کردند از نظر روحانی افول نمودند و سفر شورش خود را به سوی نقطه عطف نهایی قانون یکشنبه آغاز کردند؛ جایی که آنان برای همیشه، به عنوان پیام‌آوران فرشته سوم، کشتی اعتراف ایمانی خود را به گل می‌نشانند. آنان در جلیل که در یوحنا ۶:۶۶ روی برتافتند و دیگر با مسیح راه نرفتند، از نوری روی برمی‌گرداندند که نخست در هنگام تعمید او رسیده بود؛ همان‌جا که پیام اول آن تاریخ آزمایشی توانمند شد. در دانیال باب اول، در تاریخی که پیام اول توانمند می‌شود، دو طبقه پرستندگان به تصویر کشیده شده‌اند. یهوایقیم نماینده کسانی است که کشتی ایمان‌شان به گل می‌نشیند، و دانیال، حنیا، میثائیل و عزریا نماینده وفاداران‌اند.

در سال سوم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، نبوکدنصر، پادشاه بابل، به اورشلیم آمد و آن را محاصره کرد. و خداوند یهوایقیم، پادشاه یهودا، را با بخشی از ظروف خانه خدا به دست او سپرد؛ و او آنها را به سرزمین شینعار، به خانه خدای خود، برد و آن ظروف را در خزانه خانه خدای خود نهاد. و پادشاه به اشفناز، رئیس خواجه‌سرایانش، فرمان داد تا برخی از بنی‌اسرائیل، و از نسل پادشاه و از اشراف را بیاورد؛ جوانانی بی‌عیب و خوش‌سیما، ماهر در هر حکمت و دانا در دانش و فهم علم، و آنان که در ایشان توانایی ایستادن در کاخ پادشاه بود، تا دانش و زبان کلدانیان را به آنان بیاموزند. و پادشاه برای ایشان جیره روزانه‌ای از خوراک پادشاه و از شرابی که خود می‌نوشید مقرر کرد، تا بدین‌گونه ایشان را سه سال بپروراند، تا در پایان آن پیش پادشاه بایستند. و از میان ایشان، از بنی یهودا، دانیال و حنیا و میثائیل و عزریا بودند؛ که سرور خواجه‌سرایان بر آنان نام‌هایی نهاد: به دانیال نام بلتناصر را داد، و به حنیا شد‌رک، و به میثائیل میثک، و به عزریا عبدنغو. اما دانیال در دل خود نهاد که خود را با سهم خوراک پادشاه و با شرابی که او می‌نوشید نجس نسازد؛ از این‌رو از سرور خواجه‌سرایان درخواست کرد که خود را نجس نسازد. دانیال ۱:۸-۱۰.

دانیال، حنیا، میثائیل و عزریا از فرزندان یهودا بودند. آنها را خصی کردند و بدین‌سان نمایانگر نسل نهایی ادونتیسیم شدند. نبوکدنصر، همچون بسیاری از پادشاهان باستان، آن چهار جوان از قبیله یهودا را خصی کرد تا هرگونه نگرانی‌ای را که ممکن بود شاه هنگام خدمت آنان به‌عنوان برده و در تعامل آنان با همسران و کنیزانش داشته باشد، برطرف کند.

به‌صورت نمادین، نمایانگر نسل نهایی ادونتیسیم است، زیرا پس از این چهار تن، تبار یهودا دیگر ادامه نخواهد یافت. عدد چهار نماد جهانی‌بودن است و از این‌رو نمایانگر نسل نهایی ادونتیسیم‌های روز هفتم در سراسر جهان است که یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ را تحقق کلام نبوی خدا می‌دانند.

آن ادونتیسیم‌های روز هفتم موضوع کلام نبوی خدا هستند، زیرا آنان همان کسانی‌اند که فراخوانده شده‌اند تا از شمار صد و چهل و چهار هزار باشند. با این حال، میراث نبوی آنان با شورش پدران‌شان در سال ۱۸۶۳ آغاز شد. آن شورش اولیه تقریباً غیرممکن است که شناخته شود، زیرا با سنت‌ها و رسوم چهار نسل شورش رو به افزایش پوشانده شده است. هرچند شناختنش دشوار است، باید دیده و به آن اعتراف شود، چنان که دانیال سرانجام در باب نهم دانیال چنین می‌کند. او این کار را با شناخت حقیقت موجود در کلام نبوی خدا انجام داد.

تمردی که دانیال و آن سه مرد پارسا مستقیماً از آن برخاسته بودند، این بود که پدرشان از جدا ماندن از نفوذهای بت‌پرستانه‌ای که آنان را احاطه کرده بود سر باز زد. در سال ۱۸۶۳، ادونتیسیم لائودیکه‌ای برای تثبیت رد خود نسبت به شناسایی میلر از «هفت بار» در لایوان بیست‌وشش، به روش‌شناسی کتاب مقدسی پروتستانتیسم مرتد و کاتولیسیسم بازگشت. نماد آن تمرد برای دانیال و آن سه مرد

پارسا، پادشاه حزقیا بود.

پادشاه حزقیا از خداوند تمنا کرد که نمیرد، و دعایش هنگامی مستجاب شد که خداوند پانزده سال دیگر به عمرش افزود. در نتیجه، او پدر منسی شد؛ یکی از شرورترین پادشاهان یهودا، و نیز همان پادشاهی که آغازگر فرایند پیش‌رونده هفت‌مرحله‌ای فتح و به بردگی کشیدن یهوداست. در سال ۱۸۵۶، شاهد راستین آمد تا در ادونتیسیم لائودکیه‌ای را بکوبد، اما آنان ترجیح دادند زنده بمانند و نه به نفس خود بمیرند. تا سال ۱۸۶۳، آنان «اریحا» را بازسازی کرده بودند و شورشی فزاینده را آغاز کردند که در نهایت مانع شد که ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را به عنوان آغاز سفر سه‌مرحله‌ای خود به سوی بردگی بابل روحانی که به قانون یکشنبه ختم می‌شود، بشناسند.

برای پادشاه حزقیا، 1863 هنگامی فرا رسید که دعای او برای زنده ماندن مستجاب شد. خداوند نشانه‌ای داد که دعایش پذیرفته شده است. خدا با به حرکت درآوردن خورشید آن دعا را تأیید کرد، و بابلیان کار خدا را در آسمان‌ها دیدند، هرچند نمی‌دانستند معنایش چیست. سپس بابلیان به اورشلیم آمدند تا درباره‌ی خدایی که قدرت کنترل خورشید را داشت، بیشتر بدانند. پادشاه حزقیا به جای اینکه خدای آسمان را جلال دهد و به جای اینکه نسبت به نفس بمیرد، تصمیم گرفت معبد و شهر خود را جلال دهد، نه آن خدایی را که برگزیده بود نام خود را در آن معبد و آن شهر بگذارد.

آن شورش پیشگویی‌ای را در پی داشت مبنی بر اینکه فرزندان از نسل او در بابل به بردگان و خواجه‌سرایان بدل خواهند شد. آن فرزندان دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا بودند و نمایانگر آخرین نسل روحانی از میان ادونتیسیت‌های روز هفتم هستند که ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را نقطه عطفی در تاریخ ملل جهان و کلیسا می‌شناسند؛ زمانی که نوری داده می‌شود که بناست یکصد و چهل و چهار هزار را بیازماید و مهر کند.

در آن روزها حزقیا تا دم مرگ بیمار بود. و نبی، اشعیا پسر آموص، نزد او آمد و گفت: خداوند چنین می‌فرماید: امور خانه‌ات را مرتب کن، زیرا خواهی مرد و زنده نخواهی ماند. آنگاه روی خود را به سوی دیوار گردانید و نزد خداوند دعا کرده گفت: التماس می‌کنم، ای خداوند، اکنون به یاد آور که چگونه در راستی و با دلی کامل در حضور تو راه رفته‌ام و آنچه پسند نظر توست به‌جا آورده‌ام. و حزقیا سخت گریست. و واقع شد که هنوز اشعیا به صحن میانی بیرون نرفته بود که کلام خداوند به او رسید و گفت: بازگرد و به حزقیا، رهبر قوم من، بگو: خداوند، خدای داود پدرت، چنین می‌فرماید: دعایت را شنیدم و اشک‌هایت را دیدم؛ اینک تو را شفا می‌دهم؛ در روز سوم به خانه خداوند خواهی رفت. و پانزده سال بر روزهای عمرت می‌افزایم؛ و تو و این شهر را از دست پادشاه آشور رهایی خواهم بخشید؛ و این شهر را برای خاطر خود و برای خاطر بندهام داود حمایت خواهم کرد. و اشعیا گفت: قرص انجیر بیاورید. پس آوردند و بر دمل نهادند و او بهبود یافت. و حزقیا به اشعیا گفت: چه نشانه‌ای خواهد بود که خداوند مرا شفا می‌دهد و من روز سوم به خانه خداوند خواهم رفت؟ و اشعیا گفت: این نشانه را از جانب خداوند خواهی داشت که خداوند آنچه را گفته است به‌جا خواهد آورد: آیا سایه ده درجه پایین برود یا ده درجه به عقب بازگردد؟ و حزقیا پاسخ داد: آسان است که سایه ده درجه پایین برود؛ نه، بلکه بگذار سایه ده درجه به عقب بازگردد. و اشعیا نبی نزد خداوند فریاد برآورد، و او سایه را ده درجه به عقب بازگردانید، به همان اندازه که در ساعت آفتابی آواز پایین رفته بود. در آن زمان برودخ‌بلدان، پسر بلدان، پادشاه بابل، چون شنیده بود که حزقیا بیمار شده است، نامه‌ها و هدیه‌ای نزد حزقیا فرستاد. و حزقیا به آنان گوش فرا داد و همه خانه خزاین نفیس خود را به ایشان نشان داد، نقره و طلا و ادویه‌ها و روغن گرانبها، و همه خانه اسلحه خود، و هرچه در خزائنش یافت می‌شد؛ در خانه‌اش و در تمامی قلمرویش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداده باشد. آنگاه اشعیا نبی نزد پادشاه حزقیا آمد و به او گفت: این مردان چه گفتند و از کجا نزد تو آمدند؟ حزقیا گفت: از سرزمینی دور آمده‌اند، از بابل. و گفت: چه چیز را در خانه‌ات دیده‌اند؟ حزقیا پاسخ داد: هرچه در خانه‌ام هست دیده‌اند؛ چیزی در میان خزائن

من نیست که به ایشان نشان نداده باشم. و اشعیا به حزقیا گفت: کلام خداوند را بشنو. اینک روزها می‌آید که هرچه در خانه‌ات هست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند به بابل برده خواهد شد؛ چیزی باقی نخواهد ماند، خداوند می‌فرماید. و از پسرانت که از تو خواهند برآمد، که ایشان را خواهی زاد، آنان را خواهند برد؛ و ایشان در کاخ پادشاه بابل خواجه‌سرا خواهند بود. آنگاه حزقیا به اشعیا گفت: کلام خداوند که گفتی نیکوست. و گفت: آیا نیکو نیست اگر در ایام من صلح و راستی باشد؟ و بقیه کارهای حزقیا و همه قدرت او و اینکه چگونه برکه و مجرا ساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و حزقیا با پدرانش آرمید، و منسی پسرش به جای او پادشاه شد. دوم پادشاهان ۲۰:۱-۲۱.

آیه بعدی می‌گوید:

منسی دوازده‌ساله بود که به سلطنت رسید و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش حفصیه بود. دوم پادشاهان ۲۱:۱

نتیجه چه می‌شد اگر پادشاه حزقیا اراده خداوند را می‌پذیرفت و صرفاً امور خانه خود را مرتب می‌کرد و می‌مرد؟ به او پانزده سال دیگر عطا شد، و سه سال بعد منسی شریر به دنیا آمد. در سال ۱۸۵۶ چه می‌شد اگر ادونتیسیم گذار از فیلادلفیه به لائودکیه را پذیرفته بود و امور خود را سر و سامان داده بود و حقایق بنیادی ویلیام میلر را دست‌نخورده باقی گذاشته بود؟ گمان می‌کنم هرگز پاسخ آن پرسش را نخواهیم دانست، اما آنچه می‌دانیم این است که "دانیال در دل خود قصد کرد که خود را با سهم خوراک پادشاه، و نیز با شرابی که او می‌نوشید، نجس نسازد."

در مقاله بعدی فصل اول دانیال را ادامه می‌دهیم.